

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَوْءٍ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَابِعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُزُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بحث در واژه امر و نهی بود. عرض شد که به حسب عرف و لغت در هشت مطلب در
مورد امر و نهی خصوصیات اخذ شده که آن‌ها را بیان کردیم.

همان طور که در بحث واژه معروف و منکر عرض شد گفتیم قاعده این است که ابتدائاً
برای حمل الفاظ شارع بر معانی و استفاده از کلام شارع ابتدائاً ببینید آیا شارع حقیقت
شرعیه‌ای در آن جا دارد یا ندارد چون اگر حقیقت شرعیه داشته باشد ظهور حال شارع
که مبنای ظهور تصدیق است دلیل می‌شود که همان که جعله و وضعه اراده کرده. و اگر
این نبود باز باید ببینیم آیا یک قرائنی، شواهدی به جوری که اختلال پیدا کند آن ظهور حال
شارع بر این که آن معنای عرفی و لغوی را اراده کرده است وجود دارد یا ندارد. اگر
دیدیم که خیلی از موارد، بسیاری از موارد این شارع ولو به نحو تعدد دال و مدلول یا به
نحو مجاز غیر از آن معنای عرفی را دارد اراده می‌کند یا بخشی از آن معنای عرفی را
اراده می‌کند دیگه آن ظهور حالی که منشأ حمل حرف افراد بود بر آن معنای عرفی
اختلال پیدا کند و از بین برود باز هم نمی‌توانیم بر آن معنای عرفی حمل بکنیم. اگر ثابت
شد حقیقت شرعیه نیست و چنین چیزی هم وجود ندارد آن وقت باید حمل بکنیم بر معنای
عرفیه. و اگر معنای عرفی هم واضح نشد برای ما حمل کنیم بر معنای لغوی. این روایی
است که ما در استظهار از عبارات شارع و فهم کلمات شارع باید پیماییم. حالا در مانحن
فیه آیا این جا حقیقت شرعیه وجود دارد یا ندارد؟ برای کلمه امر و برای کلمه نهی. و اگر
ندارد آیا یک چیزهایی هست توی لسان شارع که یک اختلالی در آن ظهور حال شارع ایجاد
بکند یا نه. قد يقال که نعم ما بعضی از امور داریم که یا اثبات می‌کند حقیقت شرعیه را یا
لااقل آن اختلال را ایجاد خواهد کرد فلذا است که نمی‌توانیم کلمه امر و کلمه نهی را که
در استعمال کتاب و سنت است به نفس معنای عرفی و لغوی‌اش معنا بکنیم. بیان اول
برای این که این حقیقت شرعیه وجود دارد یا این اختلال وجود دارد این است که به اجماع

فقهاء و به نصوص عدیده شارع تقسیم فرموده امر به معروف را به مراتب ثلاثه؛ اعتقاد به قلب، گفتار زبانی، عمل یدی. که این عمل یدی خب حالا خودش مراتب دارد از کتک زدن و بالاتر و بالاتر. این کتک زدن به چه بیانجامد، همه این‌ها هست تا جرح و تا قتل. خب همه این‌ها را گفتند امر به معروف سه مرحله دارد هم اجماع فقهاء است، هم کلمات فقهاء، هم روایات و این‌ها. می‌شود آقا سه مرتبه. خب اعتقاد قلبی را کی بهش می‌گوید امر؟ چه لغتی، چه عرفی؟ من توی قلم معتقدم که مثلاً نماز واجب است خب من دارم حمل می‌کنم. در طرف نهی هم گفتند همین سه مرحله را دارد؛ انکار قلبی، انکار لسانی، انکار یدی. باز الکلام الکلام. انکار قلبی کی می‌گوید این امر است، این نهی است؟ نه هیچ لغتی می‌گوید، نه هیچ عرفی می‌گوید.

خب پس این قرینه می‌شود، این دلیل می‌شود که شارع که دارد این را تقسیم می‌کند این امرش را یک چیز دیگه دارد استعمال می‌کند، یک معنی دیگری اراده کرده و الا آن معنای عرفی این اقسام ثلاثه را ندارد.

از همین رهگذر بعضی از فقهاء مثل صاحب جواهر قدس سره آمدند گفتند آن قلب که در امر می‌گوید یکی از مراتبش اعتقاد قلبی است و در نهی هم می‌گوید انکار قلبی است این مجرد آن امر قلبی نیست چون آن جا ان شاء الله حالا بعداً در محل خودش که خواهد آمد برای این تفاسیری وجود دارد یک تفسیرش همین است که یعنی اعتقاد پیدا می‌کنی که این واجب است. یکی این که نه، اعتقاد پیدا می‌کند که آن باید انجام ندهد یا باید انجام بدهد. یکی این که یعنی رضا داری، راضی هستی به انجامش یا نه ناراضی به انجام هستی. این قلب که مرحله اول قرار داده شده یا اعتقاد است، اعتقاد به چی؟ به این که خدا این را واجب فرموده یا این را حرام فرموده. دو؛ نه معنای این امر قلبی این است که اعتقاد داشته باشی به این که او باید انجام بدهد یا باید ترک کند یا نه رضایت‌مندی، راضی هستی یا ناراضی و ناخشنودی، این معانی. شما هر کدام از این‌ها را بگیرید به این‌ها امر گفته نمی‌شود فائ لغة و فی أئ عرف. نه به این حالت می‌گویند امر و نهی، نه به این آدم می‌گویند آمر و ناهی، هیچ کدام. صاحب جواهر فرموده که ... فلذا صاحب جواهر یک مطلبی دارند که ان شاء الله در بحث خودش خواهد آمد ایشان فرموده این که گفتند مرتبه اول امر قلبی است امر قلبی محض و صرف مقصود علماً نیست، یا باید گفت نباید مقصود این باشد. بلکه آن امر قلبی است که یک مبرزی داشته باشد مثل این که توی قلبش این جور باشد، چهره‌اش را هم درهم بکند که اظهار کند. ایشان می‌فرمایند که بله به اظهار می‌شود گفت امر، اگرچه باز آن ظاهر کلمه امر این است که باید به لسان بگویی نه یک چیزی توی قلبت باشد تو با چهره‌ات آن را آشکار کنی. ولی خیلی نزدیک هست به آن معنای حقیقی‌اش. ایشان به این معنا می‌گیرند که این که بعضی از علمای معاصر هم همین جور گفتند، گفتند این اولی که می‌گویند مرتبه اول امر قلبی است، قلبی خشک و صرف مقصود نیست، قلبی است که یک مظهری إما فعلاً و إما قولاً در کنارش وجود داشته باشد تا اظهار بشود آن و الا این چه ربطی به آن آقا دارد. خب صاحب جواهر هم آمده این کار را کرده خب این کار را هم بکنیم بگویم قرائن باز هم چی شد، آن معنای عرفی نیست دیگه، باز هم معنای عرفی نیست چون خود صاحب جواهر هم قبول دارد آن که ظاهر معنای امر و نهی هست این است که به لسان بگوید بکن، نکن. این جوری باید بگوید، این که امر نشد، این طلب است. به هر طلبی که امر گفته نمی‌شود. پس بنابراین ما هر جور این جا چه آن حرف قوم را بنزیم که قلب را آن جوری معنا کنیم، چه حرف صاحب جواهر را بنزیم و عده دیگری رضوان الله علیهم که بگویم نه قلب مجرد نیست، قلب اظهار شده است. علی‌ای حال هر کدام را بگویم بالاخره نام این امر و نهی

نمی‌شود در عرف و لغت. و همین طور باید. خب آن دارد انجام بدهد به او می‌گوید که آقا نماز را بخوان نمی‌خواند. چند بار هم گفته نمی‌خواند، یک سیلی به او می‌زند که بلند شود نمازش را بخواند. با این سیلی زدن کی می‌گوید امره یا نه. چون ... بگو لأجل ترکه الصلاة. اما کدام عرف و لغتی می‌گوید امره، نه؟ صادق نیست. پس بنابراین آن که بالقلب است که نیست. آن که باید است که نیست. آن که باللسان است خب آن که باللسان است اگر شما بگویید به لسان‌تان حتماً باید إفعل و لاتفعل باشد خیلی خب ولی فتاوا که این نیست، مستظهر از ادله که این نیست که حتماً إفعل و لاتفعل باشد. به پند و نصیحت و ابعاد الهی و امثال این‌ها هم گفتند این‌ها هم هست. پس شما در مرحله‌ای هم که به لسان است به آن توسعه‌ای که فقهاء دادند و از ادله استفاده می‌شود لسان را، بخشی حتماً صدق امر و نهی نمی‌کند. بنابراین مرتبه اول که روشن است حتی علی مذهب صاحب الجواهر. مرتبه اخیر هم که باید باشد که روشن است. مرتبه وسطا هم که باللسان هست به این عرض عریضی که مفتی به و گفتند که از روایات استفاده می‌شود به این عرض عریض هم صادق نیست. بله آن جا که إفعل و لاتفعل بگوید صادق است. پس این نشان می‌دهد که یا شارع حقیقت شرعیه جعل کرده. حالا نه به آن نحوی که روی منبر نشسته باشد فرموده «وضعت لفظ امر را برای این، لفظ نهی را فلان. به همین استعمالش فهمانده که من این کار را کردم و آن قرائن و شواهد فرموده. وضع تعیینی آخوندی که در کفایه تصویر فرموده این جور وضع تعیینی را که به نفس استعمال خواسته تعیین را هم افهام کند به عباد و یا این که لاقلش این است که با این استعمالات شارع و با این فتاوا و اجماعات فقهاء ما دیگه این که شارع الان وقتی کلمه امر و نهی این جاها به کار می‌برد می‌گوید «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» این ظهور حالی که از این مروا همان معنای امر عرفی مقصود باشد و از این و انهوا همان نهی عرفی مقصود باشد این اختلال پیدا می‌کند و نمی‌توانیم آن جوری معنا کنیم.

خب حالا بعضی از این روایات... خب این استدلال قوی‌ای است که ما در این جا بگوییم نه، آن معنا این جا بر معنای عرفی نمی‌شود حمل کرد.

سؤال: به دلالت التزامی که می‌شود به دلالت مطابقی نمی‌شود ولی التزام دارد...

جواب: نه، سیلی زدن چه دلالت التزامی در امر و نهی دارد. دلالتی ندارد بر امر و نهی. بله برای این که خواسته‌اش این هست ممکن است بگوییم دلالت دارد.

سؤال: ...

جواب: وادار کردن هم که به حضرت عباس معنای امر و نهی نیست. آن قول باطل آخه.

ثانیاً با کتک زدن کی وادار می‌شود. هی به او می‌زنیم او پا نمی‌شود می‌گوید بزن. فلذا است که آقایان فرمودند حالا باز این دلیل عقلی شاید بیاید این بحث که فرمودند نه به معنای حمل هم بگیرد این جور نیست که ملازمه داشته با وادار شدن بله حمل خدای متعال درسته ولی حمل العباد نه. حالا چه کار کنیم چون امر اختیاری است دیگه. قصد نماز هم... حالا دولا و راست هم بشود، قصد نماز نمی‌کند شما دیگه چه کارش می‌توانی بکنی قصد نماز بکنی، چه کارش می‌توانی بکنی قصد روزه بکنی خب چیزی نمی‌خورد ولی قصد روزه هم نمی‌کند. بعضی‌ها این جوری هستند دیگه قصد روزه نمی‌کند.

خب این ادله‌ای که حالا بخشی از ادله که حالا ببینیم آیا از ادله واقعاً این جوری استفاده

می‌شود یا این‌ها بلوف است مستدل دارد می‌گوید که بابا شارع این‌ها را گفته سه قسم هستند. فقهاء گفتند سه قسم دارد، شارع گفته... فقهاء گفتند، خب رساله‌ها را می‌بینیم، کلمات‌شان را می‌بینیم، می‌بینیم بله فرمودند مراتب... ولی آیا شارع هم چنین حرفی زده یا این یک دیدن فقهی شده، یک بیان فقهی است که حالا بعضی بیان کردند دیگران هم هی اعتبار کردند و به این شکل درآمده اما توی کلام شارع هم واقعاً چنین چیزی هست یا نیست.

خب این جا در کلام صاحب جواهر رضوان الله علیه من الروایات این هست؛ صفحه 374:

مراتب الإنکار ثلاث بلا خلافٍ أجده فيه بين الأصحاب...

پس بنابراین بلا خلافٍ اجده بین الاصحاب، این خودش کأنّ شبیه اجماع است.

الأولى الإنكار بالقلب كما سمعته سابقاً في الخبر المروى عن الباقر عليه السلام...

این خبر را در آن پانزده روایتی که ابتدای بحث خواندیم در اهتمام شارع به امر معروف ذکر شده. سنداً و دلالتاً بحث کردیم آن جا، فرمود:

فأنكروا بقلوبكم، و الفطوا بالسنتكم و صكوا بها جباههم...

خب سه مرتبه را دارد ذکر می‌کند. «فأنكروا بقلوبكم» این ترک واجبی را که دارد می‌کند به قلوب‌تان انکار کنید. یا این فعل محرمی را که دارد انجام می‌دهد به قلوب‌تان انکار کنید. «و الفطوا بالسنتكم» آن کار را با زبان‌هایتان هم دور کنید. یا نه، «و الفطوا» یک معنایش هم این است که «تنطقوا بالسنتكم» در این رابطه حرف بزنید. «و صكوا بها جباههم» صورت‌هایشان را با ضربه نوازش کنید.

و لا تخافوا في الله لومة لائم إلى أن قال: فجاهدوهم بأبدانكم و أبغضوهم بقلوبكم.

حالا این جا «أبغضوا» نوشته ولی «و أبغضوهم» إِبْغَاضُ که نیست همزه گذاشته. «و أبغضوهم بقلوبكم». از این روایت استفاده کردند که پس سه مرتبه داریم، حضرت سه مرتبه را دارند می‌فرمایند و این روایات چون در مقام همان امر به معروف است دارد سه مرتبه را می‌فرماید. خب «أنكروا بقلوبكم» اصلاً این جا که ندارد که حالا بیاید اظهارش هم بکنید. حالا صاحب جواهر به یک قرائنی، یک چیزهایی بیاید بفرماید که خب سلمنا. خب این که باز امر نیست، نهی نیست. آن آخری هم که روشن است «و صكوا بها جباههم». «و الفطوا بالسنتكم» هم که نگفته لفظ امر و نهی به کار ببرید بگویید إِفْعَلْ لاتَفْعَلْ. یک دایره وسیعی است، آن‌ها هم مصداقش است، غیر آن هم مصداقش است. پس بنابراین به هر سه مرتبه که نگاه می‌کنیم با معنای عرفی امر و نهی سازگار نیست.

سؤال: ...

جواب: حالا این یک مطلبی است که حالا بعداً هم عرض می‌کنیم چیزهایی شاید نزدیک باشد به فرمایش شما.

یا این روایت دیگر:

و في المروى عن أمير المؤمنين عليه السلام «من ترك إنكار المنكر بقلبه و يده و لسانه

فهو ميت فى الأحياء»

هر کی این سه مرتبه را ترک کند. «بقلبه و یده و لسانه» پس این هم دلالت می‌کند که سه مرتبه دارد.

و فى الآخر المروى عنه عليه السلام «إنَّ أول ما تقبلون عليه من الجهاد الجهاد بأبدانکم ثم بالسنتکم ثم بقلوبکم».

حالا این ترتیب این‌ها با آن ترتیب قلبی‌ها فرق می‌کند. توی جهاد که می‌خواهید انجام بدهید اول با بدن‌تان، ثم بالسنتکم، ثم بقلوب‌تان. این از شدید به ضعیف آمده آن‌ها از ضعیف به شدید آمده بودند. ترتیبی که دارد می‌چیند.

«فمن لم یعرف معروفاً و لم ينکر منکراً فُجِّلَ أعلاه أسفله».

کسی که این جوری باشد این در روز قیامت مقلوب می‌شود. مثل آدم سرش می‌آید پایین پاهایش می‌رود بالا. توی صحنه قیامت این جوری محشور کأنّ می‌شود که سرش روی زمین است پایش روی هوا است. چرا این کار را کرده. می‌گویند این کیه؟ این همانی است که ترک کرد، انکار منکر نکرد و معروف‌ها را هم تعریف نکرد، شناساند به دیگران. این جزای این آدم است در قیامت به حسب این روایت.

و فى المروى عن العسکری (ع) عن النبى صلى الله عليه و آله:...

که در این روایتی که از حضرت عسگری (ع) هست دو مرتبه ذکر شده.

«من رأى منکراً فليُنکِر بیده إن استطاع، فإن لم يستطع فبقلبه، فحسبه أن يعلم الله من قلبه أنه لذلک کاره».

خب اگر کاری دیگه از دستش برنیامد این مرتبه را که انجام بدهد خدای متعال قبول می‌فرماید که بله تو دیگه آن کار را نتوانستی بکنی حالا به قلبت کاره بودی ما می‌پذیریم.

إلى غير ذلک من النصوص...

سه تا روایت یا چهار روایت را مرحوم صاحب جواهر این جا ذکر فرموده برای این که این ثلاثه مراتب دارد. علاوه بر این که بلاخلافی اجده. بنابراین به این نصوص استفاده می‌شود که تقسیم شده و تقسیم کرده شارع امر به معروف و نهی از منکر را به سه امری که دو تایش حتماً امر و نهی‌ای است، یکی هم بخشی‌اش نیست. فثبت که یا این جا حقیقت شرعی وجود دارد یا با کثرت این استعمالات در این جا و آن جا و آن جا می‌فهمیم آن اختلال پیدا می‌شود برای ظهور کلام شارع در آن معنای عرفی.

این استدلال اول برای این جهت. آیا این مطلب تمام است یا تمام نیست؟ در این جا عده‌ای از مناقشات هست که باید بررسی بشود.

مناقشه اول این است که این مطلب ولو در کتب فقهیه به این ترتیب بیان شده یعنی امر به معروف را گفتند سه مرتبه دارد، نهی از منکر سه مرتبه دارد و لکن ممکن آن یقال این خلط بین وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و سائر وظایفی که انسان دارد و لذا ما یکی از اثنی عشر مقامی که گفتیم یکی‌اش چی بود؟ این بود که آن وظایف دیگری که

انسان دارد در غیر از امر به معروف که یکی‌اش مثلاً همین گفتیم ممکن است بگوییم این یک وظیفه جدایی است که حضرت می‌فرمود پیامبر به ما امر فرمودند که با آدم‌هایی که اهل معاصی هستند به وجوه مکفهره و درهم کشیده برخورد کنید. این وظیفه دیگری است و کاری به آن ندارد. می‌دانیم اصلاً اثر ندارد آن اصلاً مشروط به اثرگذاری نیست. آن یک وظیفه‌ای است. بنابراین انکار به قلب یک وظیفه‌ای است چون آدم باید نسبت به گناه ناخشنود باشد اگر گفتیم این کاری یعنی ناخشنودی. یا این که اعتقاد داشته باشد به قول بعضی از بزرگان اعتقاد به واجبات و اعتقاد به محرمات از لوازم ایمان است. که خدا را قبول داری، پیامبر را قبول داری بعد می‌بینی که خدا فلان امر را فرموده یا فلان نهی را فرموده، پیامبر فرموده. می‌شود آدم اعتقاد نداشته باشد خب اعتقاد نداشته باشد یعنی دین ندارد. دین دارد یعنی آن‌ها را قبول دارد قهراً ملازمه دارد با اینکه این‌ها را هم قبول کند.

سؤال: استاد...؟

جواب: چرا نمی‌شود. مگر کسی گفته جوارح.

سؤال: ...

جواب: باشه. افعال مکلفین موضوع علم فقه است چه افعال جوارحی چه جوارحی.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که

سؤال: ...

جواب: نه، اولاً اخلاق هم بخشی از فقه است. چه اشکالی دارد آسمان که به زمین نمی‌آید این جوری بگوییم. ولی چون چی بوده جدایش کردند که مثلاً یک برجستگی پیدا بکند، اهمیت پیدا بکند از این جهت گفتند. ثانیاً یکی تعریف صفات است، خصوصیات است، کمالات نفس است، یکی این که می‌گوید آقا واجب است حالا انجام بدهی. تعریف خود آن‌ها می‌شود مال علم اخلاق، این که باید... بخل حرام است. این بخل حرام است فقه است. اما بخل حالا چیه، تعریفش چیه، خصوصیاتش چیه، مناسئش چیه، راه درمانش چیه، این را فقه دیگه به ما نمی‌گوید. بخل چیه، مناسئ وجود بخل چیه، راه درمان بخل چیه این را فقه نمی‌گوید، این را اخلاق می‌گوید. اما این که این بخل حرام است، این صفت حرام است یا حسد حرام است آن‌هایی که گفتند حسد حرام است. خود حسد داشتن حرام است نه حسد ورزیدن. باز بخل ورزیدن یک مطلب است، بخیل بودن و بخل داشتن یک مطلب دیگه است. این‌ها فقه است منتها اخلاق می‌آید این‌ها را تعریف می‌کند بعد مناسئش را می‌گوید، بعد راه حلش را می‌گوید که از چه راهی می‌توانی از بین ببری، این‌ها مباحث اخلاقی است که جای آن هم خیلی خالی است که حالا استادهایی که این‌ها را بلد باشند .../ بتوانند تربیت کنند.

بنابراین جواب اول این است که ما از این روایات نمی‌فهمیم که امر به معروف را حضرت تقسیم کرده باشند و نهی از منکر را تقسیم فرموده باشند. بله وظایفی را می‌فرماید شما دارید در مقابل معروف‌ها و منکرها این وظایف را دارید که بعضی‌هایش نامش امر به معروف هست و بعضی‌هایش هم نه یک وظیفه آخری است. فلذا است عرض می‌کنیم روش درست این جا همین است که ما بیاییم تغییر بدهیم این متون فقهی‌مان را در این قسمت یعنی یک باب قرار بدهیم، یک فصل قرار می‌دهیم امر به معروف، شرایطش،

خصوصیاتش و این‌ها. یک وظایف دیگری هم ما داریم آن‌ها هم ممکن است شرایطش، خصوصیاتش و این‌ها. مثلاً امر به معروف گفتند باید تجویز کنید احتمال را. احتمال بدهید این امر به شما اثر بکند اما در آن اولی گفتند نه. به قلب لازم نیست احتمال بدهی در آن آقا اثر می‌کند یا نمی‌کند. چه اثر می‌کند چه اثر نمی‌کند شما قبلاً منکر باشید. این شرط را ندارد اصلاً چون تکلیف است آن آخری، یک چیز دیگری است. بنابراین، این که ان شاء الله حالا بعداً ادله را هم که می‌خوانیم حالا ما الان سه تا از باب نمونه این جا عرض کردیم این‌ها توی مباحث خودش که می‌آید باید ادله‌اش استیفاء بشود. خب باید خوب دقت بکنیم این جهت را که آیا واقعاً این‌ها مراتب امر به معروف است توی شرع؟ این مقدارهایی که این جا فعلاً ذکر شده چنین دلالتی ندارد که این‌ها مربوط به امر به معروف باشد تا ما آن نتیجه‌ای که مستدل خواست از آن بگیرد که یا حقیقت شرعی است، یا حدوث اختلال در ظهور کلمات شارع هست پدیدار بشود. این اشکال اول.

اشکال دوم این است که... که این اشکال دوم بر بخشی از حرف مستدل است نه بر کل حرفش. این است که این حقیقت شرعی را اثبات نمی‌کند چون با این هم سازگار است که شارع مجازاً یا به نحو تعدد دال و مدلول که دیگه مجاز هم نمی‌شود از امر و نهی این معانی که ذا مراتب ثلاثه است اراده کرده باشد. مثلاً امر را در معانی خودش استعمال کرده بعد ادعی که آن امر قلبی یا آن امر بالید این‌ها هم مصداق امر هستند. چرا؟ چون آن امر قلبی باعث بشود که شخص تحریک بشود وقتی معتقد است این ... ناخشنود است این باعث می‌شود که بیاید امر بکند، نهی بکند. چون آن به آن می‌انجامد علت امر و نهی پس به خودش هم گفته می‌شود این هم مصداق امر است. آن به ید هم چون همان اثری را که امر و نهی دارد که اجتناب آن هست، وادار کردن آن هست به این که ترک بکند، دارد. پس بنابراین این جا هم مثل مجاز سکاکی به عبارة آخری که مجاز سکاکی این که مرحوم امام رضوان الله علیه می‌فرماید تمام مجازات همان به نحو مجاز سکاکی است نه این که مجاز دو قسم است؛ مجاز در کلمه و مجاز سکاکی. نه ما اصلاً مجاز در کلمه نداریم این غلط است. لفظ را در خارج از معنای موضوع له استعمال نمی‌کنند و الا طروحات ندارد که مثلاً به یک مرد شجاعی بگوییم شیر اما این کلمه شیر به معنای حیوان مفترس توی آن معنا استعمال نکرده باشیم. این «ش.ی.ر» بدون این که آن معنای اصلی خودش را داشته باشد به این آقا اطلاق شده خب چه لطافتی است. می‌شود مثل مشترک لفظی. این وقتی لطافت دارد که بگوییم این همان است. یعنی این را مصداق ادعایی آن بپنداریم و بگوییم شیر. پس شیر را در خود معنای شیر داریم استعمال می‌کنیم یعنی همان اسد، و این مصداق را می‌پنداریم که اوست.

حالا چه مجاز کلمه بگویید که شارع به لحاظ این علاقه‌ها گفته باشد چه بگویید مجاز سکاکی بفرمایید و به نحو تعدد دال و مدلول بفرمایید یعنی در خودش استعمال کرده بعد به واسطه آن چیزها فرموده که من هم این‌ها را؛ آن ید و آن قلب را هم ادعا دارم می‌کنم که مصداق همان است. شاید هم این جوری باشد. پس اثبات حقیقت شرعی نمی‌کند. بله اگر آن جواب قلبی نباشد و جواب بعدی باز نیاید این درسته که اختلال را ایجاد می‌کند البته به شرط این که در یک حد متوفر فراوانی باشد همان جوری که... نه مثل باب معروف باشد که گفتیم سه چهار جا حالا خلاف معنای عرفی را اراده کرده باشد اختلال پیدا نمی‌شود اما این جا هم باید... اگر به حدی باشد که واقعاً این جوری باشد درسته اختلال واقعاً ایجاد می‌شود تا حالا ببینیم بعدش چی.

اشکال سومی که این جا وجود دارد گفته می‌شود حالا شما چند تا روایت خواندید شارع

تقسیم کرده ولی این معارض است به روایات دیگر و ادله دیگر که از آن‌ها استفاده می‌شود نه آقا امر همان امر لفظی است. همان که عرف به آن می‌گوید امر. نهی هم همان است که عرف به آن می‌گوید. پس آن روایات معارضه می‌کند با این روایاتی که شما می‌خواستید از آن استفاده بکنید. لو فرضنا یعنی از آن اشکال قبلی... گفتیم بله دلالت دارد. این با آن‌ها معارضه می‌کند.

آن روایات روایاتی است که در ذیل آیه شریفه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» وارد شده و صاحب جواهر آن‌ها را در صفحه 381 نقل فرموده.

من از جلوتر عبارت ایشان را بخوانم چون یک قدری هم مطالبی که قبلاً گفتیم در عبارت ایشان هست.

إِذْ لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ أَحَاطَ بِمَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ النُّصُوصِ وَ غَيْرِهَا أَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النِّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ الْحَمْلَ عَلَى ذَلِكَ بِإِيجَادِ الْمَعْرُوفِ وَ التَّجَنُّبِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا مَجْرَدَ الْقَوْلِ، وَ إِنْ كَانَ يَقْتَضِيهِ ظَاهِرُ لَفْظِ الْأَمْرِ وَ النِّهْيِ....

اگر چه ظاهر کلمه نهی همان قول است. اما ما به حسب روایات و ادله فهمیدم اوسع مقصود است. فقط خصوص امر و نهی نیست. خب بعد می‌فرمایند که:

بل و بعضُ النصوص الواردة في تفسير قوله تعالى «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْجِبَارَةُ»...

یعنی نصوصی داریم که آن‌ها هم می‌گویند مقصود از این امر قول است و مقصود از نهی قول است. پس بنابراین دیگه حرف نیست، قلب نیست، قول است. بنابراین، این روایات معارضه می‌کند با آن روایات که آن آقا از آن خواست استدلال کند که بله امر سه بخش دارد، سه مرتبه دارد. این می‌گوید نه، امر همان قول است. قلب جزو نمی‌شود، بد جزو نمی‌شود. پس بنابراین اگر آن‌ها چنین دلالتی دارند این‌ها هم چنین دلالتی دارند فتعارض، می‌روند کنار پس نمی‌توانیم چنین حرفی را بزنیم. حالا این روایات را بخوانیم. این روایات النصوص الواردة فی تفسیر این آیه شریفه...

المشتملة على الاكتفاء بالقول للأهل لافعلوا كذا و اتركوا كذا.

همین. به بجهات بگو این کار را انجام بده، این کار را ترک کن.

قال الصادق في خبر عبيد الأعلى مولى آل سام. قَالَ: لَمَّا تَرَكْتُ هَذِهِ الْآيَةَ- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَ قَالَ أَنَا عَجَزْتُ عَنْ تَفْسِي وَ كَلَّفْتُ أَهْلِي...

من خودم بخوادم این وظایف را انجام بدهم که اهل نار نباشم چقدر... حالا بار بجهات و اهل و این‌ها را هم به دوش من گذاشته شده که آن‌ها را هم از آتش جهنم نجات بدهم. خودم ... آن‌ها را هم نجات بدهم. و کلفت اهلی، و گریه می‌کرد. واقعاً گریه هم دارد.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسُكَ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسُكَ.

نه، وظیفه سنگینی به عهده‌ات گذاشته نشده، همین که به آن‌ها امر بکنی، نهی کنی. بکن نکن. تو وادارش می‌خواهی بکنی و این‌ها نیست. پس یک کار صعبی نیست که حالا خیال

کردی باید وادیشان بکنی و این‌ها. بگو نمازت را بخوان، غیبت نکن، همین‌ها کفایت می‌کند. حالا صاحب جواهر این جا چی معنا کرده؟ این جا دارد استظهار می‌کند یعنی این‌ها را هم دقت بکنید. ایشان می‌گوید همین قول کفایت می‌کند.

سؤال: ...

جواب: این جور صاحب جواهر فرمود نه. چون فرمود که... حالا فعلاً حرف ایشان را داریم می‌گوییم. همین که بالقول فرمود افعلا کذا و اترکوا کذا که همه این‌ها صیغه امر هستند. یا در خبر ابی‌بصیر فی الآیة، «قلت کیف أقیهم؟» خدا فرموده «قوا» من چه جوری امتثال کنم این را، چه جور آن‌ها محفوظ بدارم از نار جهنم.

قال: تأمرهم بما أمر الله، و تنهاهم عما نهاهم الله، فإن أطاعوك فقد وقیتهم و إن عصوك كنت قد قضیت ما علیک.

اگر آن‌ها گوش به حرف کردند خب آن‌ها را حفظ کردی، اگر هم گوش به حرف نکردند تو آن چه که وظیفه‌ات بوده انجام دادی.

و فی خبره الآخر عن أبی عبد الله علیه السلام فی الآیة أيضاً «کیف نقی أهلنا؟ قال تأمرونهم و تنهونهم».

صاحب جواهر می‌فرماید این‌ها ظواهرش این است که باید لفظ بگویی. همین صیغه افعلا و لاتفعلا بگویی. خب اگر این جوری شد این روایات با آن روایات با آن ظواهر معارضه می‌کند. حالا ببینیم آیا این جمع عرفی دارد یا نه، یک جوری می‌توانیم جمع کنیم یا تعارض می‌کنند و این‌ها از بین می‌رود. وقتی از بین رفت پس این دلیل مخدوش می‌شود. پس لم یثبت که شارع مقدس تقسیم فرموده است امر را به سه مرتبه و نهی را به سه مرتبه تا شما بگویید که پس معلوم می‌شود امر معنایش امر عرفی نیست و نهی هم معنایش نهی عرفی نیست.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.